

قسمت ۱۶

ددپول

COMIC CITY

جنگ داخلی II



وقتی که
ددپول سپرش رو
پرتاب میکنه،

هرکی که سر
راهش باشه رو تسلیم
میکنه.

اگه بودش
توی راه مبارزه
و دعوا،

اونی که لباسش
قرمز و مشکیه و هستش
وراج میمونه
سرپا.

وقتی که
ددپول سپرش رو
پرتاب میکنه.

MARVEL

DUGGAN
HAWTHORNE
PALLOT
BELLAIRE

جنگ داخلی II

ددپول

ددپول یکی از معروفترین (و پر درآمدترین) قهرمان دنیاست. به کاری کرده که الان از ساندویچ مَکریب هم معروفتره. (چیکار کرده؟ سوال خویه). از اون شهرت استفاده کرد و به گروه مزدوریه خیلی موفق به اسم مزدورهای آماده ی پول رو راه انداخت که اعضایش مزدورایی که قبلاً مستقل کار میکردن از جمله تک پر، احمق کش، دلچک، وحشت، سفره ماهی و سلاح هستن. ایده ی پشت این قضیه این بود که با کار کردن واسه مزدوری که انقدر شناخته شدست، میتونستن کلی پول بیشتر بگیرن، هم برای خودشون و هم برای ددپول.

بدبختانه (البته برای مزدورا)، ددپول درآمدشون رو برای سرمایه گذاری روی اونجرز خرج کرده. خیلی هم کار خویه، درسته ... ولی همینو سعی کنین به خدمتکارتون یا همسر سابقتون بگین. ”بین، خیلی دوست دارم پولت رو بدم، ولی فعلاً پول داره خرج بنزین جت فرا-قهرمانا میشه.“ خلاصه، مزدورای آماده ی پول منهای پول مساوی با مزدور بی مزدور. میخوان قرار دادشون رو به هم بزنن ... و به همین خاطره که ددپول الان موقع سرک کشیدن تو صندوق ایمنی فوق سریش گیرشون انداخته. واسه همینم میخواد اخراجشون کنه.

ولی، میدونین ... به روش ددپول. یعنی با بمب و رسماً آتیش بازی.

WRITER
GERRY DUGGAN

PENCILER
MIKE HAWTHORNE

INKER
TERRY PALLOT

COLORIST
JORDIE BELLAIRE

LETTERER
VC'S
JOE SABINO

COVER ARTISTS
RAFAEL ALBUQUERQUE &
DAVE MCCAIG

ASSITANT EDITOR
HEATHER ANTOS

EDITOR
JORDAN D. WHITE

EDITOR IN CHIEF
AXEL ALONSO

PUBLISHER
DAN BUCKLEY

CHIEF CREATIVE OFFICER
JOE QUESADA

EXECUTIVE PRODUCER
ALAN FINE

مترجم و ویراستار: احمد کلاتیانی

کمیک سیتی با افتخار تقدیم میکند



یه دلیل خوب
بهم بدین که چرا نباید
همین الان بفرستمتون
به جهنم.



اولا که این
یکی از کارتونای مسخره
تو نیست. دوما که،
چه مرواریدای قشنگی
خاله دلفک.

یکی پشت سرته.



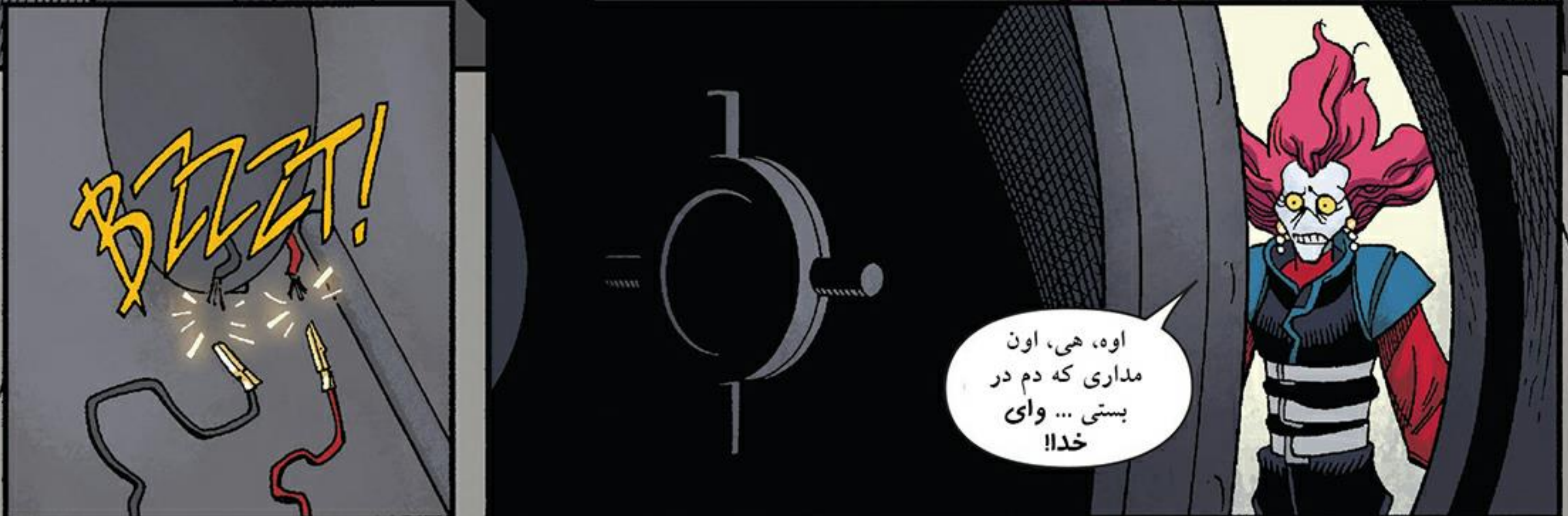
گرفتمش
پسرا!!

اوونخ!



BZZT!

اوه، هی، اون
مداری که دم در
بستی ... وای
خدا!!





اینجا قفل زمانی
داره. تا صبح اینجا بایم.

نمیشه تلهپورت کنی
بیرون، تک پر؟

نه، باید به جایی
که میرم دید داشته
باشم.

ما میدونیم
تو کلاهبرداری!
میدونیم دزدی
کردیتا!

حرفت کاملا غلطه
ددپولک!

کم از خودت چرت و
پرت در کن.

سعی نکن
پیچونی ... ما
کل دفتر تو به هم
ریختیم. پرونده های مالیات
رو دیدیم. سر کارایی
که میلیونها ارزش داشته
بهمون هزارای هم
ندادی.

نه تنها اون،
بلکه کل شهرت هم
دروغ!

تو چون رئیس
جمهور رو نجات
ندادی!

میدونم با ددپول
چرخیدن واسه خیلی از این
احمقا کلاس داره ... ولی من
یه اونجر بودم.

یه
جورایی.

سلاخ نا امید
شدیتا.

من هیچکدوم اینا رو نمیخواستم. من
نرفتم به تک پر بگم بره لباس منو پوشه و
منو معروف کنه، نمیخواستم عضو گروه راجرز
باشم و هیچوقت نخواستم شما احمقای در پیت هم
تو زندگیم باشین.

افغانای سر به
بیل؟ اصلا اینی که گفتی
چه معنی ای میده؟

احمق کش چه
مرگشه دیگه؟

چندباریتا تو
سرش ضربه خوردیتا.



همونطوری که
الانیتا من سر تو
میزنیتا.

و میدونیتا که
شوخی میکنمیتا،
واسه همینیه که هنوز
نفس میکشیدو.

کسی میدونه چطوری
میشه به اسپانیایی گفت
"برگرد به مکزیک؟"



بقیه شما هم
میتونین برین به
جهنم.

یه کار قبول کردین
ولی از شرایطش خوشتون
نمیداد. وای مامانم اینا.

همش
تقصیره منه.



کجای اینا
تقصیره تونه
تک پر؟

اصلا واسه
چی از اولش
لباس ددپول رو
تنت کردی؟



چونکه دیگه
کسی حاضر نبود
جیمز بورن به درد نخور
رو استخدام کنه.



من عشق زندگیم
رو به تروریستا باختم، واسه
همین یه اسلحه برداشتم و
شروع به کشتن کردم.

حتی روزای
اول خیلی هم ...
حال میداد!

مثل شماها منم
هیجان دوست دارم ... ولی
هرچی رفتیم جلوتر، معتاد
پول راحت شدم.

واسه همین ...
وقی اون از دست
رفت، دیگه کار
حال نمیداد.

بعدش هم که
زنم باردار شد، قبضا
تو خونم کوه درست کردن،
آره دیگه، اینطوری شد که
تصمیم گرفتم لباس ددپول رو
پوشم.

بعدش هم که
قضیه ی واشینگتون
دیدی زندگی هممون
رو عوض کرد.



صبر کن بینم، شماها
واقعا میخوان این
داستان رو بشنویین؟

ما تا فردا صبح
اینجا هستیم.

هیچی جز
وقت نداریم.

فکر کنم این
از اون قسمتاست که
میشینیم دور هم و
گذشته رو میبینیم و
اینا.

تازه، وقتی
حوصلمون رو در
حد مرگ سر بیری،
کشتن همه واسه منم
راحتتر میشه.

من عاشق وقت
داستانم.

خوب، هرکار
دیگه ای که من
تو این زندگی
بکنم ...



"میدونم که یه
سری کار خوبم
کردم..."

"یکی منو استخدام کرده
بود که میگفت زنش رو
دزدیدن."

"داشت میرفت که پولو بده زنش رو
آزاد کنن، ولی نمیخواست با یه کیف
تو دستش بمیره."

"منم یه زاویه دید کامل رو اونمی که فکر میکردم قراره ازش
محافظت کنم داشتم. بعدا فهمیدم که اونم فقط یکی بود که
استخدامش کرده بودن. یه بازیگر تناتر که پول گرفته بود
که چند ساعت رو یه صندلی بشنه."

"وقتی تیم اسنایپرا رو روی پشت بوم
ساختمون کناری دیدم، فکر کردم که
اومدن یارو رو بکشن ..."

"... بعدش یه حس
بدی پیدا کردم ..."

"و ترسم موقعی به هول کردن تبدیل
شد که پایین رو نگاه کردم و ..."



"یه کاروان اسکورت یه
فرد مهم و دیدم.

"تو اون لحظه نمیدونستم، ولی اومده
بود به کشور ما که یه صلح و شروع
کنه و یه جنگ رو تموم کنه.



"تنها چیزی که اون موقع
میدونستم این بود که ددپول
رو گذاشتن تو تله.



"دویدم که از صحنه فرار
کنم، قبل اینکه هرچی قرار بود اتفاق
بیفته، اتفاق بیفته ...



"... و دو تا مامور مخفی مرده
رو پیدا کردم.



"و اطلاعات مربوط به اون
سفیر خارجی تو خطر بود!!

"اولین غریزه ام این بود
که در برم، منظورم این که ...
هیچکس نمیفهمید که این من بودم
که لباس ددپول رو پوشیده بودم.



"ولی تو این بیزینس اگه
بخوای از دعوا فرار کنی، خیلی
دووم نیاری.

"بالاخره پریدم وسط. حداقل
اگه گندی هم میزد ... مشکل ددپول
بود.



"خوشبختانه، برخلاف
ددپول، من میتونم تلپورت
کنم. این منو نجات داد ...



"و سفیر خارجه رو ...



جناب سفیر ...
من واسه این مساله
عذر میخوام.





استایپرای مخفیه
شما لو رفتن!

SPAK

بهمون
حمله شده!

اووفا!



برگردین توی
ماشین، قربان.

ایده ی بدیه،
قربان.

کنار من
بمونین، قربان!

”تو این جای قضیه دیگه مطمئن بودم که سفیر خارجه
قراره تیر بخوره، و کاملاً میخواستم به دنیا یادآوری کنم
که من ددپولم، واسه همین یه چیز احمقانه گفتم.“

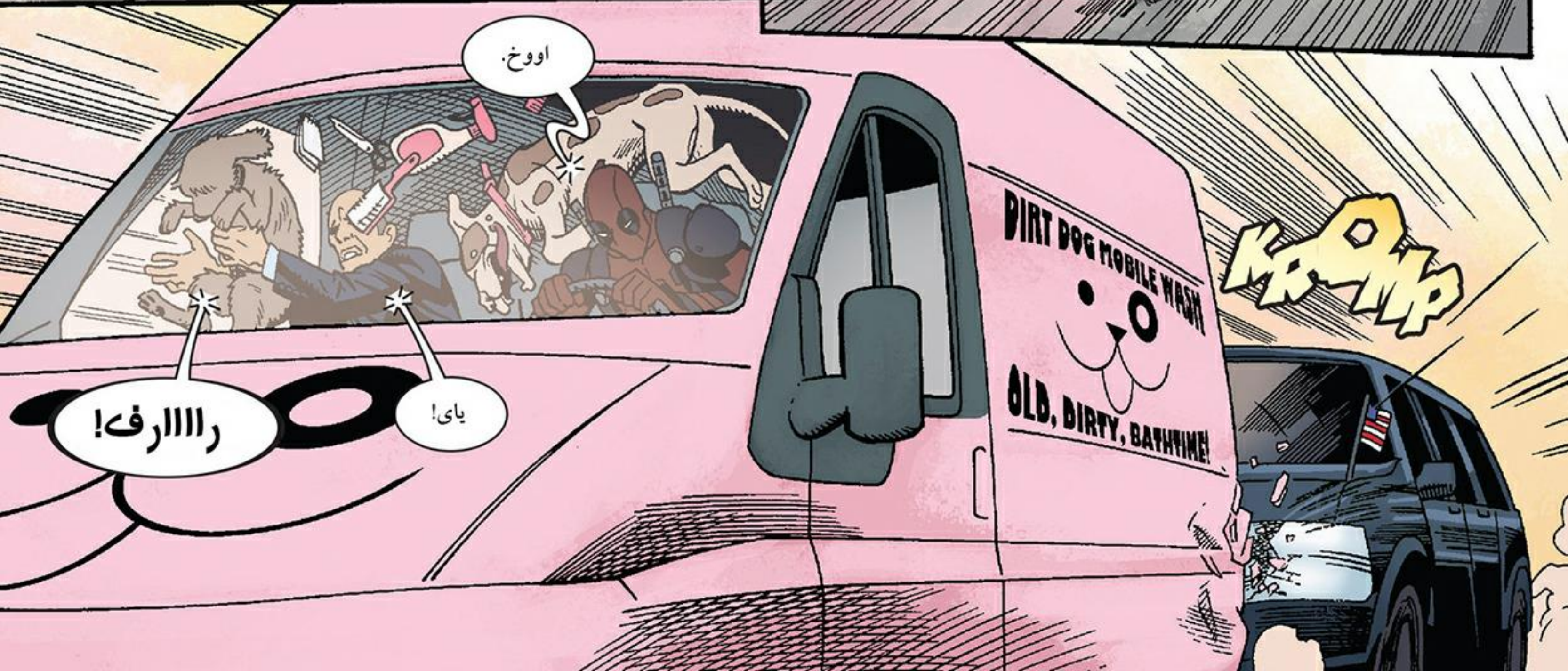
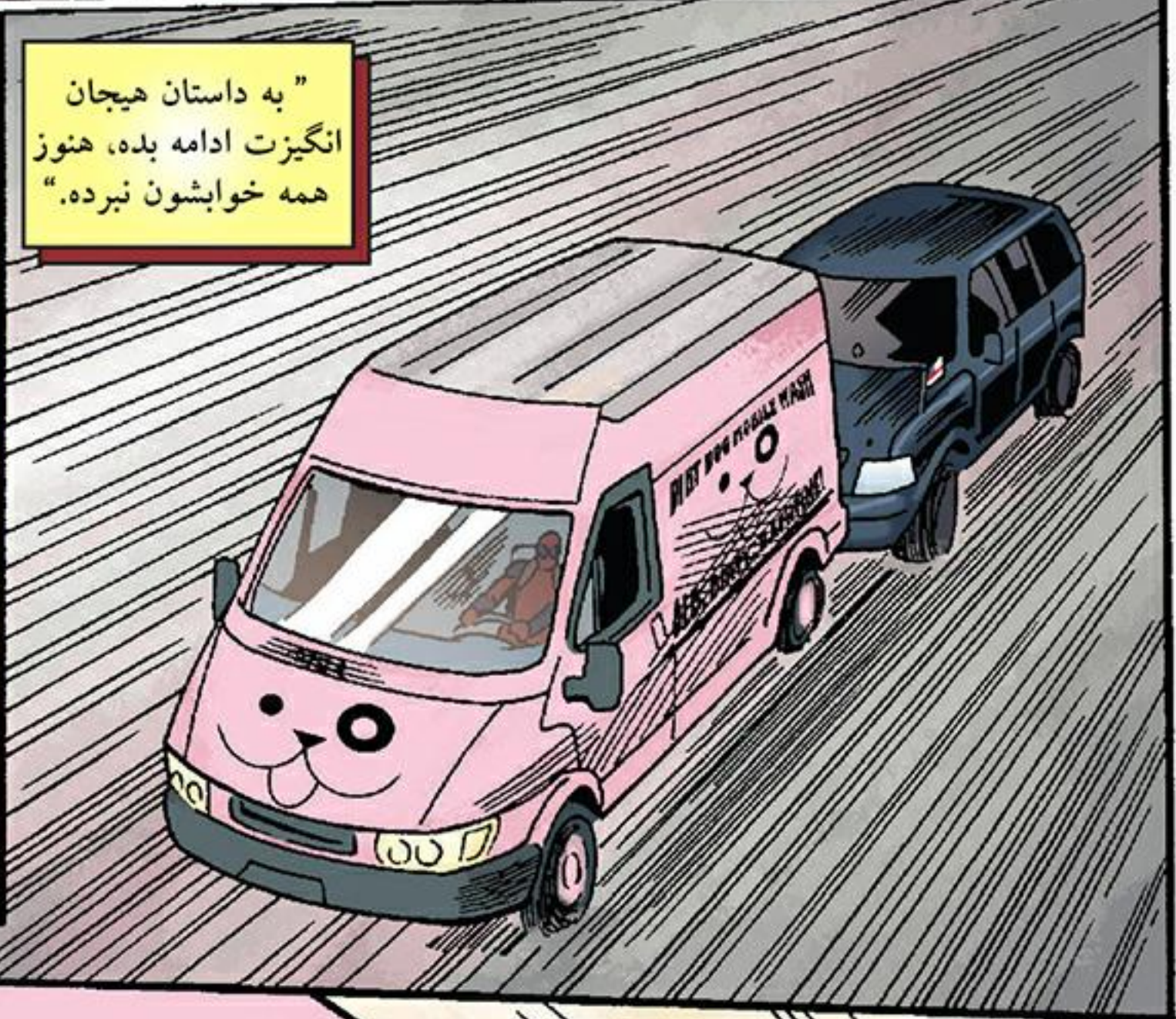
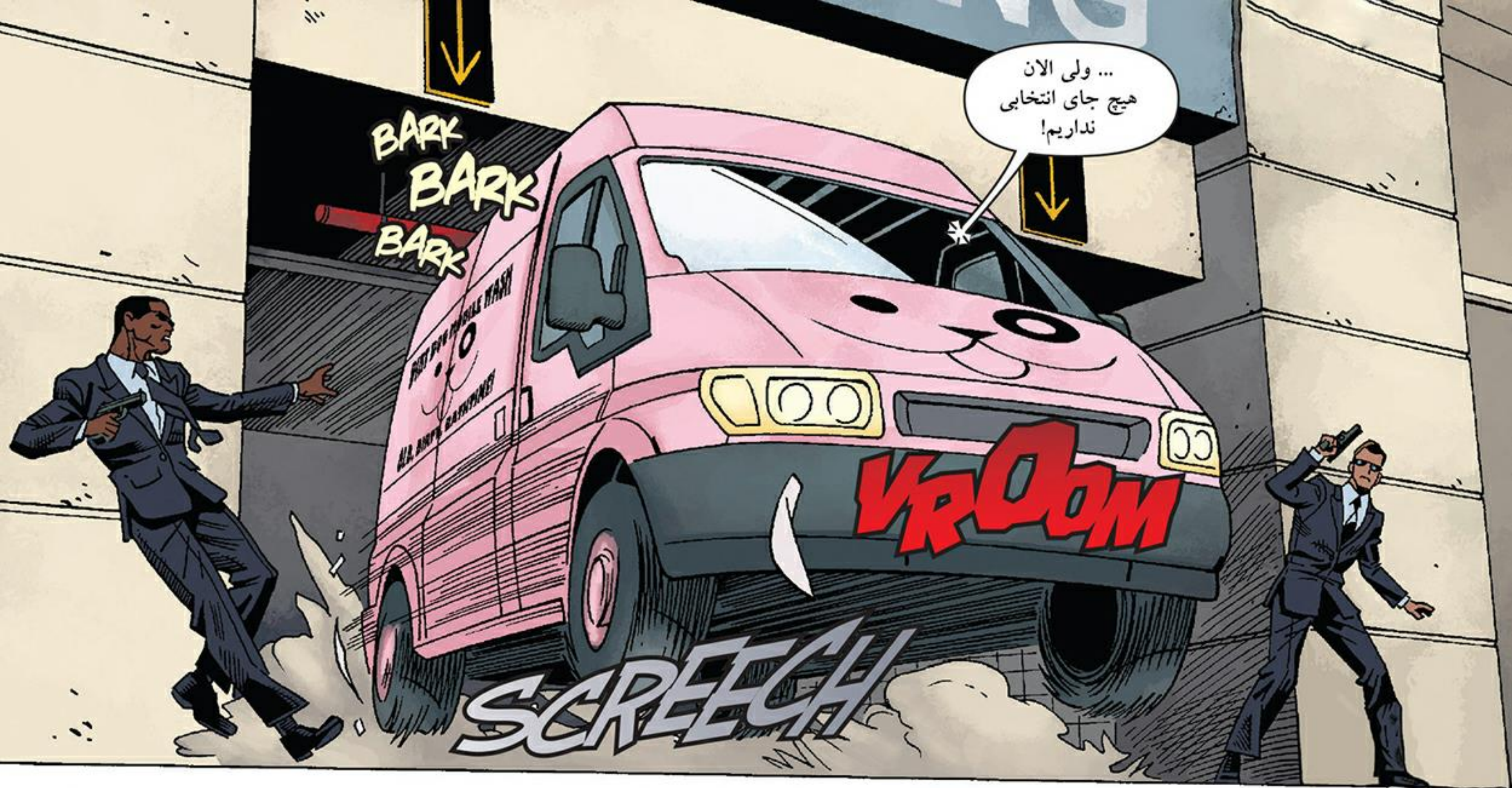


انگیلاد!!

SPAK

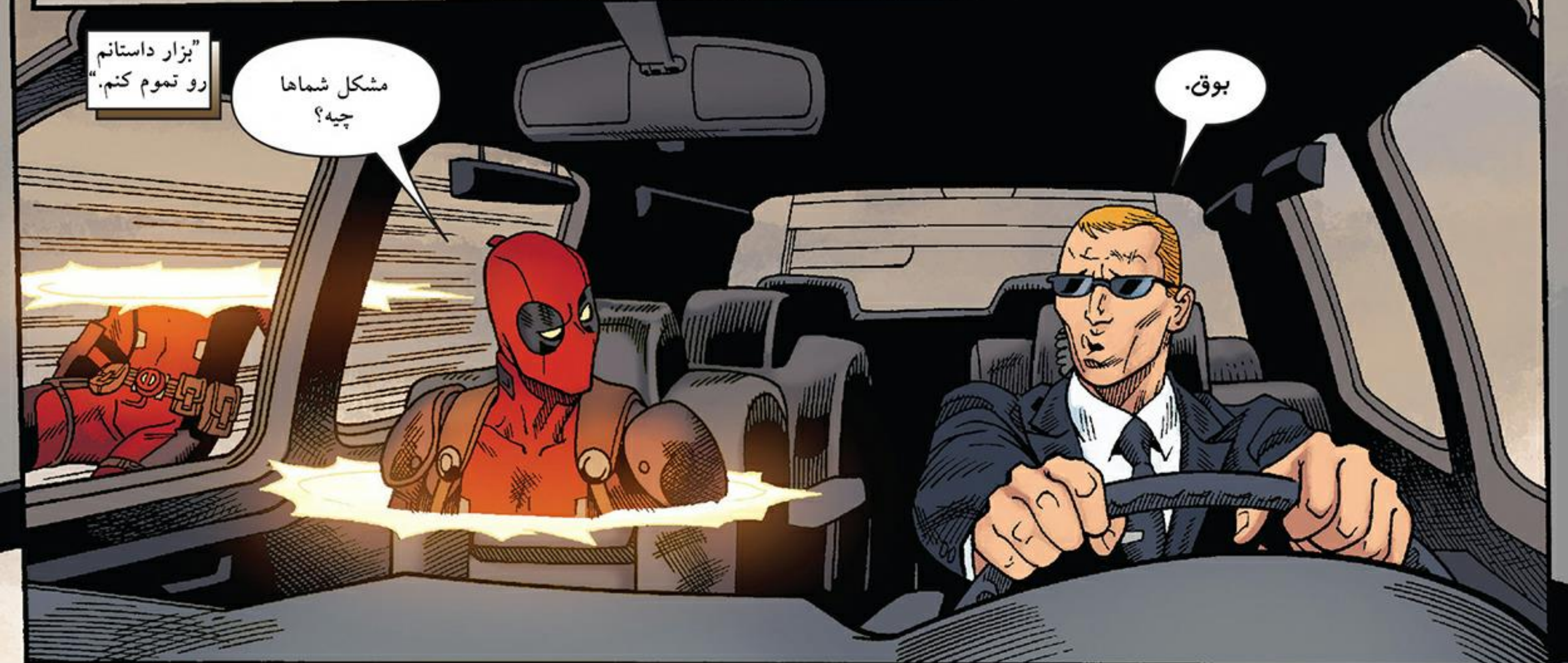
”من نمیدونم مردم چرا فکر میکنن
من در حدی غذای مکزیکی دوست دارم
که حتی تیک گرفته باشم.“







"تلهپورت من فقط موقعی کار میکنه که به مقصد دید داشته باشم، و خوشخانه پنجره ی جلومات نبود، وگرنه این داستان شاید پایان خوشی نداشت."





"اکثر جزئیات اون روز به دلایل مشخص به صورت محرمانه نگه داشته شدن، و سرویسی که مامورای مخفی رو ارائه میداد کلا قوانینش رو عوض کرده و به سوال اضافه کرده که ببین اگه به مامور کارکنانش رو از دست بده چیکار میکنه."



"دو تا مامور خرابکار دیگه هم تو به ماشین دیگه بودن."

بوق!

چیخبرا بچه ها؟

"تک پر، وقتی میخوای مثل من حرف بزنی، مثل سگ میشی."



"حس خوبی که مامورای مخفی رو بزنی. حتی مامورای خرابی مثل اینا."



"واقعا باید جز یک درصد بهترین ها باشی که بتونی از پشش بر بیای."



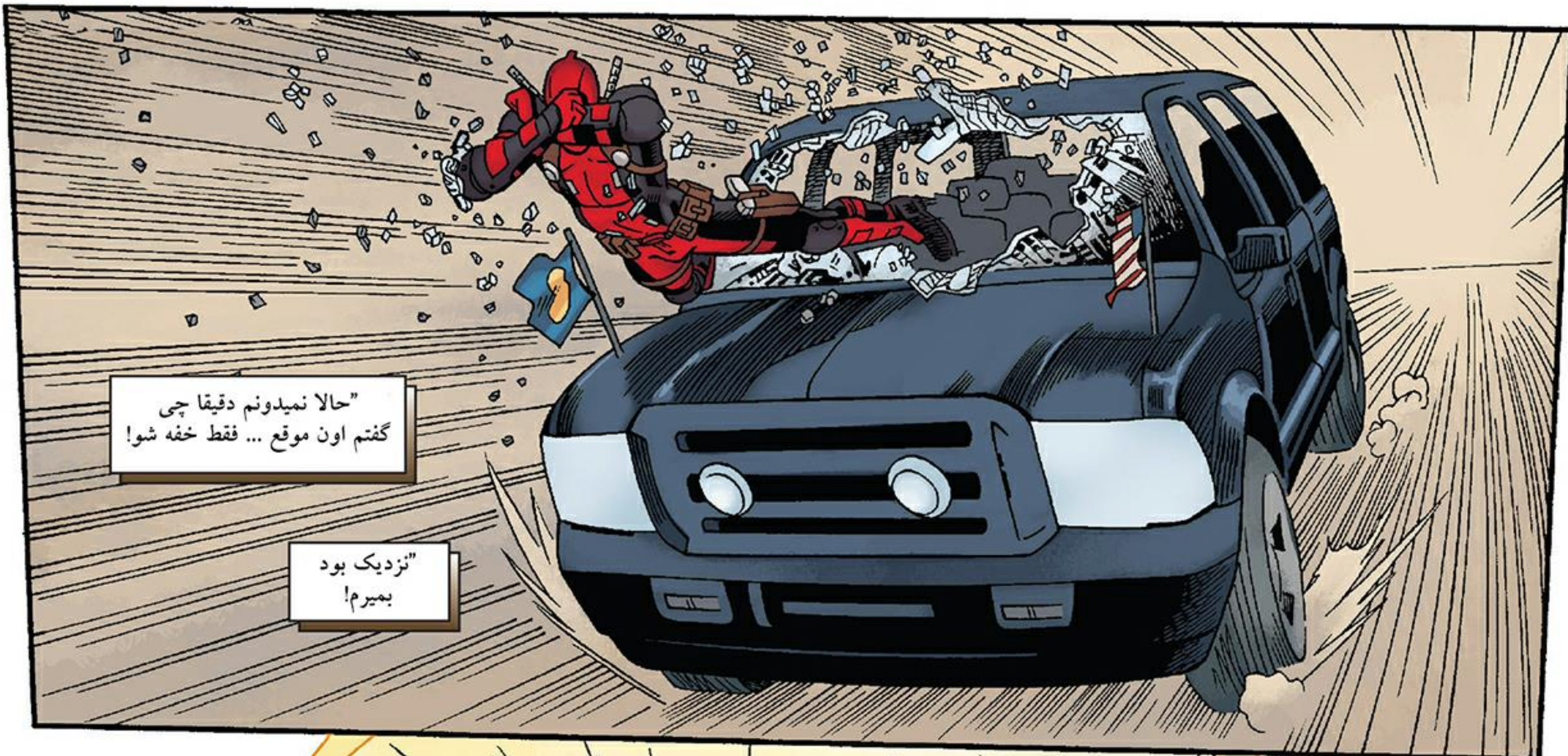
هی بچه ها، دقت که میکنم میبینم امروز کمربندامون رو نبستیم."

الانه که مشکل ساز بشه.

"غلط کردی!!!"

"هرکی دیگه هم بود همینکارو میکرد!!!"

"به چپ کردن ماشین کاری ندارم ... من بعید میدونم که خودت اون تیکه ی "کمربند" رو از رو هوا ساخته باشی. اونقدرها هم خوب نیستی."

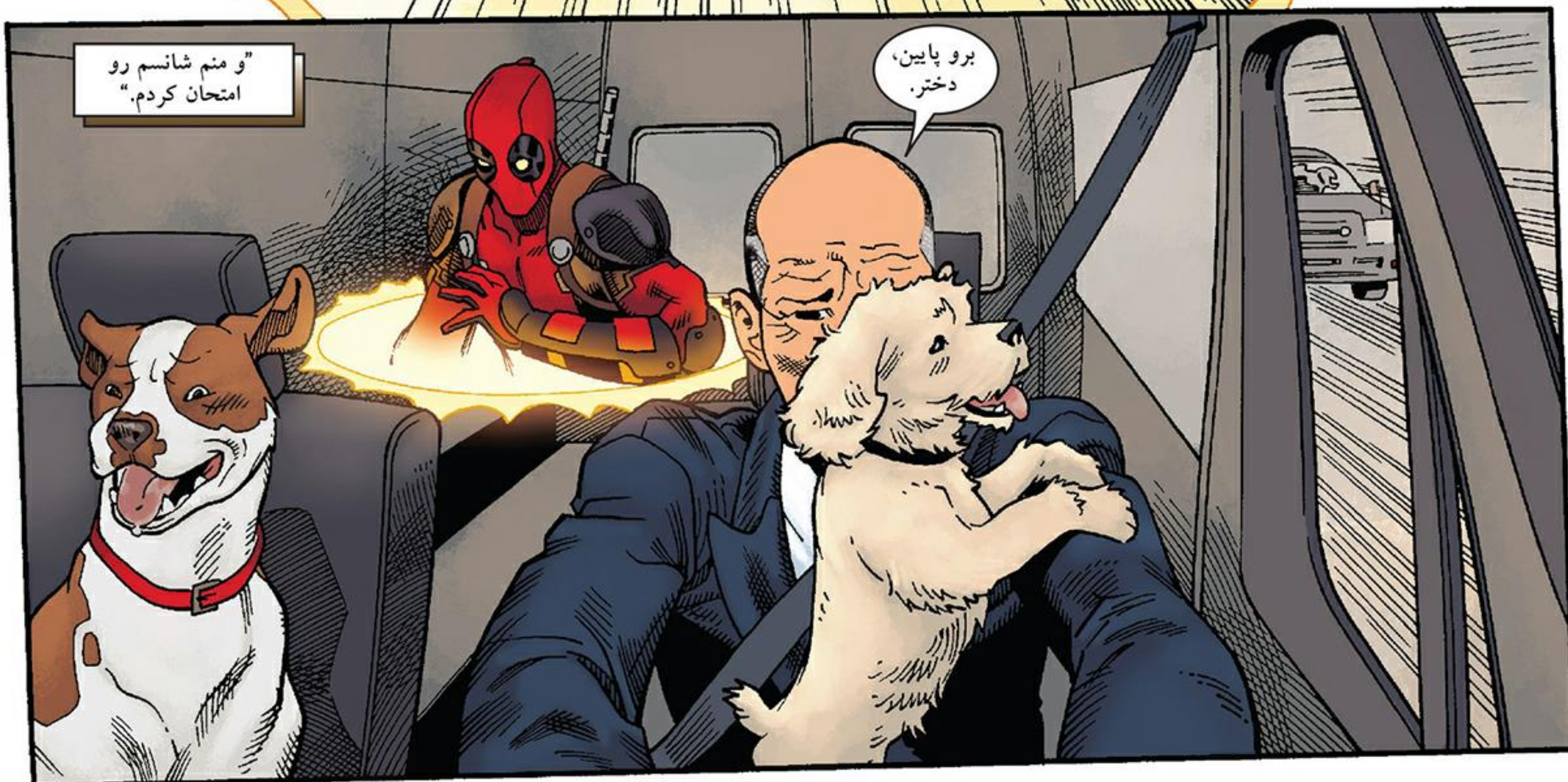


”حالا نمیدونم دقیقاً چی
گفتم اون موقع ... فقط خفه شو!

”نزدیک بود
بمیرم!



”فقط میتونستم از
پنجره ی پشتی ون
توشو ببینم.



برو پایین،
دختر.

”و منم شانسم رو
امتحان کردم.“

“اتفاق بعدی ای که
افتاد تا الان ۵۰ میلیون
بار تو اینترنت بازدید
داشته.”

ممنونم،
اسپادی.

“صبر کن بینم،
چی گفت؟؟”



“من سفیر خارجه رو نجات
دادم، و اون و رئیس جمهور هم مشکلات
رو تو ملیت جنگ زده اش حل کردن.

“رفته بودم بیرون که دوزار پول
در بیارم، اونوقت تاریخ و رقم زدم.





“شاید یه جورایی هم خودم
رو لو داده باشم. شاید.
فکر کنم.”

من تک پرم،
قربان.

بله بله ...
تکی خیلی کار
معرکه ای انجام
دادی!



“نگاه کردم که بینم چی بهم
داده ... یه کوپن واسه یه
غذای رایگان بود.



“از اون جشنایی بود که هر
مزدوری آرزوش رو داره. یه برد
کاملاً روشن جلوی مردم که حسایی
رتبه ات رو میبره بالا ...



“... ولی من تو لباس یه
مزدور دیگه این کار رو
کرده بودم.”



حتی کوپن غذا
رو هم تونستم خرج
کنم هنوز. تنها یادگارم
از اون روزه.

صبر کن، فکر
کرد من اسپایدی ام؟؟



با توجهیتا به
اتفاقات اخیر کاملا
واضح بودیتا.

بدون شکیتا باید
کار کلاه دیوونه بودیتا
که میخواستیتا ددپول رو
نابود کنیتا.

بعد اینکه نقشه اش
بهم ریختیتا اومدیتا تا از
درون ددپولیتا نابود
کنیتا.



کاملا واضحه!!

نمیبینید؟؟



کلاه دیوونه
مامور مخفیا رو بیهوش
کرده و رفتن بر علیه سفیر
خارجی. فکر میکرده منو
استخدام کرده اونجا که
بدبخت شم.



میمیرین اگه
هر از چندگاهی به
کم فکر کنین؟

تنها چیزی که
منطقیه همینه ...



گفته بودی که دولت
گفته به نوع حمله ی
کنترل ذهنی بوده ... نگفتی
که مامورای مخفی بوق بوقی
شده بودن.



کلاه دیوونه رسماً
اون حمله رو امضا
کرده بوده!!



اون خودش رو
با اون اسلحه کلا
پاک کرد.

درضمن ... ما هم
مزدوریم، نه آژانس
کارآگاهی. بعدشم،
اصلاً کی اهمیتی
به کلاه دیوونه میده؟

سرویس مامورای مخفی
همینو گفتن. "حمله ی کنترل
ذهنی ناشناخته." اشتباه
نمیکردن که، درسته؟



نه، فقط دکمه ی
ریست رو زد ...

دوباره دست کم
نمیگیریمش ...

”... میدونم یه جایی اون بیرونه
و داره قویتر میشه ...“

نمیدونم چقدر
میتونم قایم
کنم.

شششش. وگرنه
راه خون به مغزت رو
قطع میکنم.

میدونم میخوای
که چیکار
کنم.

من ... من
اینکار رو
نمیکنم.

من فکر میکنم
که میکنی ...

... چونکه نمیخوای من
کاری کنم که اوضاع
ناخوشایند بشه.

COMIC CITY



ادامه دارد ...

قسمت بعدی:

شماره ی ۱۲

ددپول

جنگ داخلی II



COMIC CITY

ترجمه شده در:

کمیک سینتی

مراجع دانشود کمیک ترجمه شده



وبسایت ما: www.comic-city.ir



@ComicCityIR



@ComicCityIR

COMIC CITY